

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در علیت فصل برای جنس بود که عرض

شد طبق تعریفی که مرحوم آخوند در مساله فصل و

جنس داشتند، ما مشاهده کردیم که خود جنس يك

حقیقت خارجی مستقل نیست، بر این اساس ایشان

اشکالی وارد می کنند بر صاحب مباحث مشرقیه، این

اشکال ناشی می شود از برداشت ایشان نسبت به محلّیت

و جرمیت افلاك که در آنجا قائل به جزء مالا يتجزى

بودند و محل برای هیولا که هیولا آن محل را به صورت

جرمیت نسبت به افلاك در می آورد ایشان نسبت به این

قضیه ایراد دارند و می فرمایند خود جسمیت فی حد

نفسه بدون اینکه نوعی آن جسمیت را به کیفیت خاص

و به نوع خاص در بیاورد نمی تواند تحصیل داشته باشد

و تحصیل جسمیت به تحصیل فصل است بنابراین چطور

با وجود اینکه خود ایشان قائلند که فصلیت است که

جنس را می تواند قوام خارجی ببخشد چطور ایشان

قائل به محل متقوم به ذات قبل از تعلق فصل به آن محل شدند این اشکالی است که ایشان کردند و با این مساله مطلب تمام می شود، دیگر خیال می کنم تا آنجایی که بود صحبتش شده بود والعجب من صاحب المباحث المشرقية مع تطفنه بهذا الأصل صاحب مباحث مشرقیه با اینکه توجه به این اصل داشتند که تعین آن هیولا تعین آن جنس بواسطه خود فصلیت است و بدون آن واسطه نمی تواند آن هیولا یا آن جنس خودش تحصیل داشته باشد حیث ذهل عنه این مساله از ایشان مغفول واقع شد حین اقام حجة علی إثبات الهیولی و قد أهمل فی إعماله ایشان اثبات اقامه حجت بر اثبات هیولا کردند، اثبات تعین و تحصیل هیولا در اینجا منظور هست در حالتی که در اعمال دادنش ایشان قائل به اهمال شدند یا اینکه خود هیولا در اعمالش مهمل است وأعجب من ذلك از این مساله عجیب تر اینکه أنه قال بعد ذكر تلك الحجة بعد از اینکه ایشان این حجت را اقامه کردند حالا حجت را خودش می آید می گوید و ایشان می فرمایند وقد أوردتها علی كثير من الأذکیاء فما

قدحوا فی شیء من مقدماته در هیچ کدام از مقدمات اثبات هیولا نسبت به اجرام اینها قطع نکردند و پذیرفتند و خلاصه حجتہ المذكورة که در اثبات هیولا برای جسمیت فلك ایشان ذکر کردند این است که آن جسمية الفلك یلزمها مقدار معین و شکل معین خود جسمیت فلك، اگر ما فلك را جسم بدانیم پس بنابراین این فلك باید دارای کم و کیف باشد هم مقدارش باید مشخص باشد چون جرم مقدارش مشخص است و هم دارای شکل باید باشد چون جرم دارای حجم تعلیمی است که هر حجم تعلیمی مترتب بر حجم طبیعی است لعدم قبولها الكون و الفساد چون این جسمیت فلك کون و فساد را نمی تواند قبول بکند و چون این امر ثابتی است که آن امر ثابت خودش موجب ظهورات متفاوت و مختلف هست باید خود آن هیولا دارای هویت ثابته باشد چون اگر قرار باشد هیولا هویت او تغییر پیدا بکند پس بنابراین دیگر هیولا نیست پس در فساد چه چیزی می خواهد جایگزین آن صورت اولیه برای آن هیولا بشود وقتی که این کتاب

شکلش و کمش در حال تغییر و تبدل است باید خود  
اصل کتاب ثابت باشد حالا اگر در يك طرفه العینی  
کتاب درش فساد عارض بشود خب دیگر چیزی باقی  
نمی ماند لذا در اثبات هیولا می فرمایند که هیولا اثبات  
کون و فساد نمی کند بلکه او ظرف است و محل است  
برای کون و فساد که بر صورت او عارض می شود،  
در شکل او عارض می شود، در ظهور خارجی عارض  
می شود و سبب اللزوم اینکه در اینجا داریم یلزمها  
مقدار معین و شکل معین این سبب اللزوم دلیل  
لزومش چیست؟ إما نفس الجسمیة یا خود جسمیت  
مطلقه اقتضای این مقدار معین و شکل معین را می کند  
یا امری است که در آن جسمیت حلول می کند، خود  
آن جسمیت نیست يك امری که خارج از جسمیت  
است یا مباین با اوست لکن اول باطل اولی باطل است  
که خود جسمیت است و إلا لزم اشتراك الأجسام معها  
فی المقدار و الشكل المعین اگر خود جسمیت باشد در  
اینجا همه اجسام با آن هیولا در مقدار و شکل معین باید  
اشترك داشته باشند، در حالتی که اجسام ما می بینیم

مقدارشان متفاوت است، شکلشان هم متفاوت است،  
خصوصیات هر جسمی با جسم دیگر فرق می‌کند پس  
به خود جسمیت من حیث هی هی این مساله لزوم  
بر نمی‌گردد و کذا الثانی اما اینکه يك امر حالی بر او  
باشد این هم همینطور است به همین جهت همین دلیل در  
اینجا هم خواهد آمد لأن الکلام فی لزومه آت بعینه  
همان هم می‌آید و اگر بواسطه امر حال باشد پس  
بنابراین باید همه اجسام بتوانند همان خصوصیت شکل  
را داشته باشند که ندارند، والثالث أيضا که این بواسطه  
يك امر خارج از او باشد و مباین با او باشد این هم  
همینطور نمی‌شود لتساوی نسبة المباین إلى جمیع  
الأجسام چون نسبت مباین به همه اجسام مساوی است  
همه اجسام با آن مباین نسبت واحد را دارند پس امر  
مباین اگر بخواهد باعث مقدار و شکل معین بشود  
خب این امر مباین در بقیه اجسام هم هست پس چرا  
شما در آنجا این تعین و مقدار و شکل خاص را در آنجا  
نمی‌بینید اختلاف در آنجا می‌بینید پس از اینجا نتیجه  
می‌گیریم که به خود جسمیت بر می‌گردد و جسمیت

باید بنابراین تحصیل و تعین داشته باشد فبقی أن يكون لزوم التشكل و التقدر لجسمية الفلك بواسطة محل تلك الجسمية و هو المطلوب انتهى این تشکل و این مقداری که برای جسمیت فلك وجود دارد این بواسطه خود آن جسمیت فلك است نه بواسطه امر دیگر و نه بواسطه امر مابین و نه بواسطه امر حال بلکه خود جسمیت فلك بخصوصه نه جسمیت مطلقه، جسمیت مطلقه اشکال پیدا می شود که همه اجسام باید مقدارشان معین باشد جسمیت فلك، ببینید این مغالطه ای که در اینجا شده به این اضافه جسمیت مغلطه شده شما که می گوید جسمیت فلك بالاخره آمدید آن جسمیت را از بقیه جسمیت ها خارج کردید خوب صحبت در تخصص است شما که این جسمیت را می خواهید تخصص کنید تخصص چه بوده؟

این وسط، دیدید بعضی ها يك صحبت هایی می کنند لای صحبت ها می رود رد می شود يك جوری همانجا باید آن وسط میچ گرفته بشود بایست آقا از اینجا رد بشویم، در این جسمیت فلك يك دفعه مساله خراب

می شود بواسطه محل این جسمیت است که فلك بودن است وهو المطلوب که مطلوب هم به این نتیجه به همین جا می رسیم که پس خود جسمیت فلك آن هیولا برای اجرام سماوی خودش باید دارای تشکل خاص و مقدار خاص در اینجا باشد ولا یخفی ایشان می فرمایند أن الصورة المنوعة للفلك نقدی که ایشان وارد می کنند بر این دلیل صورتی که منوعه فلك است خود فلك را نوع می بخشد اولاً او را از سایر اجرام سماوی جدا می کند و بعد برای هر جرم از اجرام فلك يك تشکل خاصی را به وجود می آورد، چون اینها زمین را جدای از افلاك و اینها می دانستند نقطه ثابتی می دانستند و بعد سایر افلاك مافوق را دارای يك جوهر دیگری می دانستند و زمین را داخل در آن افلاك نمی کنند.

البته این بر اساس قدیم بود البته این چیزهایی هم که اینها می گویند اینها بی حساب نیست یعنی اینها یک حقایقی را متوجه می شدند که بواسطه آن حقایق برای خود فلك يك جوهری غیر از جوهر

سایر اجرام مثل موجودات و تبایع اینها معتقد بودند و آن خصوصیت را به همان محل خاص اینها بر می‌گرداندند از نظر تأثیرهای که این اجرام سماوی در این عالم ایجاد می‌کند و خصوصیتی که بواسطه اقتران این اجرام سماوی در یک دیگر هست و آن نفس کلی مدیر و مدبر این اجرام سماوی اینها قائل به یک تشکّل خاصی از خلقت برای این اجرام بودند که آن را در سایر چیزها نمی‌دیدند فرض بکنید در یک ستاره و در یک سیاره قائل به این تأثیر بودند و در آن سیاره دیگر نه، یعنی می‌خواهم بگویم یک همچین تفکری ریشه دارد، همینطوری صبح بلند نشدند این مسائل را سرهم کنند یک مطالبی بوده، یک اختلافاتی اینها در تأثیر و تأثرات در اجرام می‌دیدند، یک تغییر و تحولاتی در آن نفس فلکیت مشاهده می‌کردند فلک را که البته اینها در آیات قرآن هم داریم **(وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ)**<sup>۱</sup> آنها این فلک را دارای نفس قاهر و غالب بر اجرام و کرات سماوی می‌دانستند و اتصال نفس انسان را با آن فلک در آنجا

---

<sup>۱</sup>سوره یس «۳۶» آیه ۴۰



موجب بروز حالات می‌شماردند البته بی‌هیچی نیست، مسائلی از این قبیل هست.

ولی اینها غفلت کردند از اینکه آن کیفیت ربط بین او، البته من به یک مناسبتی در همین افق وحی این قضیه را آوردم رفقا مشاهده می‌کنند، در آن آیه (إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ)<sup>۱</sup> در آنجا و داریم که (وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ)<sup>۲</sup>

که چگونه آسمان دنیا رجم شیاطین است و در آنجا به اصطلاح یک اشکالی بر مرحوم علامه ما داریم که ایشان به نظر می‌رسد شاید در اینجا دچار اشتباه شدند و درباره کیفیت وجود آن نفس کلی در افلاک آنجا ما یک صحبتی داریم که ما منکر این مساله نمی‌توانیم بشویم، خود ما گرچه ما این کرات سماوی را دارای یک موجود بی‌جان و جسم متحرک می‌دانیم ولی این موجود بی‌جان و جسم متحرک بواسطه همان جنبه مثالی و مکلوتی که دارد

---

<sup>۱</sup> سوره الحجر «۱۵» آیه ۱۸

<sup>۲</sup> سوره الملک «۶۷» آیه ۵

در تحت تسخیر آن امر معنوی و علت مافوق  
خودش است والا از نظام وجودی خودش بطور کلی  
خارج خواهد شد و همان جنبه مثالی است که  
موجب رجم شیطان است نه این جنبه خاکی و همین  
به اصطلاح خاکی بودنش و اینها و هر شهابی که  
می آید و این حرکت می کند دو حالت، دو جنبه این  
شهاب ایجاد می کند یکی جنبه فیزیکی که خب در  
حال حرکت است و در اثر برخورد با آن شیاطین از  
آنجایی که خود شیاطین یک جنبه تعلق مادی دارند  
این برای آنها ایجاد صدمه و صدمه می کند و بواسطه  
آن صدمه‌ای که ایجاد می کند نفس آنها را از اتصال  
به ملکوت خود همین اجرام سماوی نفس آنها را باز  
می دارد این مساله در بین سابقین مورد توجه بوده  
یعنی می خواهم بگویم همچین خیلی مساله بی ریشه  
نیست خیلی مورد توجه بوده و بر این اساس  
کارهایی انجام می دادند خطوماتی داشتند و اموری  
انجام می دادند همه اش روی همین تأثیرات نفس  
فلکی است و به نتیجه هم می رسیدند، در مسائلی که  
مربوط به علوم غریبه هست و ارتباطی که بین اجرام

سماوی با یکدیگر و تأثیر آن اجرام بر حوادث پایین و حوادث این عالم وجود دارد در آنجا مطالب خیلی زیاد است، یعنی خیلی محل ابتلاء است و واقعیت هم دارد یعنی همانطوری که در امور ظاهری ما این مطالب را می بینیم مانند جذر و مد و اینها که بواسطه آن ماه و اینها می گویند هست در همین قضیه بواسطه خود تأثیرهایی که وجود می آورد ما بعضی از اشیاء را می بینیم بعضی از گیاهان دارای این خصوصیتند، گیاهی که در این منطقه باشد این خصوصیت را دارد همان گیاه در آن منطقه دیگر باشد این بخاطر مسائل فیزیکی نیست، بلکه بخاطر کیفیت اثری است که در آنجا یک همچنین اثری در نفس آن گیاه وارد شده والا از نظر فیزیکی اگر در آزمایشگاه نگاه بکنید هر دو یکی هستند و تفاوتی با هم ندارند یا اگر از نظر فیزیکی خاصیتی در آن پیدا شده به او برمی گردد یعنی آن جنبه ملکوتی است که آمده و این گیاه را به کیفیت و به شکل دیگری در آورده اینها درش خیلی به اصطلاح مسائل و اسراری هست که آنهایی که به اصطلاح تا حدودی آشنایی به این مسائل دارند آنها

بیان می‌کند حالا اینجا دیگر مطلب زیاد است، دیگر وارد این بشویم کیفیت تأثیر اذکار و اوراد در اوقات مختلف شبانه‌روز که در بین الطلوعین این ذکر یک اثری دارد همین ذکر در اول غروب آفتاب اثر عکس دارد یک ذکر است و ذکر هم که چیزی نیست تیر و کمان که نیست بردارید بزنید یک ذکر است که یک شخصی می‌گوید کیفیت ارتباط عالم و ارتباطی که انسان با این پدیده ایجاد می‌کند این در کیفیت تأثیر ذکر خیلی اثر عجیبی دارد که همین در یک حالت اثر قابضیت دارد در یک جا اثر انبساط دارد، در یک جا اثر اثر فرض بکنید یسر دارد نسبت به امور، امور زندگی، امور حیات در یک جا اثر، اثر عسر دارد این مساله یسر و عسر و اینها همه به کیفیت ارتباط برمی‌گردد لذا نسبت به بعضی‌ها می‌گویند، شما دعای صباح را که در بین الطلوعین است بخوانید این دعای صباح را عصر بخوانید یک همچنین اثری ندارد دعای صباح باید در بین الطلوعین خوانده بشود درست شد، دعای سمات باید در عصر خوانده بشود، عصر جمعه خوانده بشود تا اینکه بگویید من

یک ساعت قبل از ظهر دعای سمات می‌خوانم  
فایده‌ای ندارد، هرکدام از اینها جایگاه خودش را  
دارد و خاص به خودش است این مساله که در مورد  
اجرام سماوی و کیفیت تأثیر نفوس در آنجا می‌گفتند  
که به اینجاها هم کشیده می‌شود و لذا می‌گویند هر  
کسی را نمی‌تواند هر کسی را به هرکسی بگوید  
همین است که باید اطلاع داشته باشد از تأثیر خواص  
اذکار، دوم از کیفیت خصوصیت نفوس هم باید  
اطلاع و اشراف داشته باشد بدون آن نفوس یک دفعه  
شدُرسنا به پا می‌کند که چیزی می‌خواهد بدهد و به  
جای دیگری خواهد رسید و خطراتی در اینجا پیش  
می‌آید، خطرات جسمی پیش می‌آید یا خطراتی  
است که مربوط به شئون و اینها بر می‌گردد و همه  
اینها ناشی از عدم اطلاع است این مساله به آن قضیه  
برمی‌گردد ولکن حل این مطلب این است که آن  
تأثیر نفس ملکوتی افلاک است، خود جرم کاری  
ندارد.

ولا يخفى أن الصورة المنوعة للفلک التي هي

مبدأ فصله که آن صورت مبدأ فصل برای آن فلک است

المقوم لجنسه که مقوم جنس فلکیت است که آن الذی هو الجسم المطلق که آن جسم فلك عبارت است از جسم مطلق متقدم فی مرتبة الوجود علی الجسمیة تا اینکه آن صورت جسمیه در ذهن نباشد معنا ندارد که جسمیت بیاید تقدم داشته باشد جسمیت که جنبه ابهام دارد چگونه می شود تقوم داشته باشد شما خودتان دارید می گوید مبهم خودتان دارید می گوید که این غیر مشخص و غیر متعین پس جسمیت مطلقه فلك که با این فصل منوع به صورت اجرام سماوی درمی آید خود این جسمیت فلك که نمی تواند خودش روی پای خودش بایستد و قوام داشته باشد فیکون علة للزوم المقدار پس همین صورت علت برای لزوم مقدار و شکلی است که اختصاص دارند هر دو به فلك ولا يلزم شیء من المفاسد التي ذكرها هناك دیگر مفاسدی که در آنجا ذکر کردند و در اینجا هم ایشان چندتایش را آوردند دیگر در اینجا پیدا نمی شود.